

گوهر پاک

# به نام، مستی، بخش بزرگ دانا

گوهر پاک

شهریار، میرید

زمان ۹۹

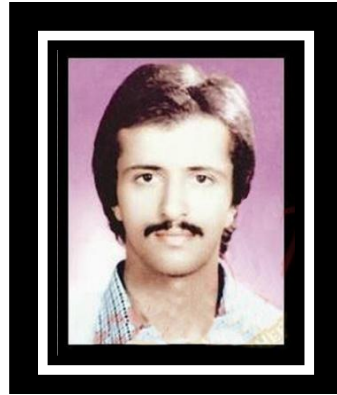
## گوهر پاک

سرشناسه:	هیربد، شهریار، ۱۳۲۹
عنوان و نام پدیدآورنده:	گوهر پاک، شهریار هیربد
مشخصات نشر:	یزد: انتشارات اندیشمندان یزد، ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری:	۵۲ ص رقی، ۱۴/۵ * ۲۱/۵ س م
وضعیت فهرست نویسی:	فیپا
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۴۸۴-۲۶۲-۴
موضوع:	زرتشتیان-ایران-یزد-آداب و رسوم زندگی اجتماعی
موضوع:	Social life and customs
رده بندی کنگره:	CT ۱۸۸۸
رده بندی دیویی:	۹۲۰/۰۵۵
شماره کتاب شناسی ملی:	۷۴۳۸۷۸۳
وضعیت رکورد:	فیپا

ناشر:	انتشارات اندیشمندان یزد
نظارت چاپ:	سید محمد موسوی
صفحه آرا و طراح جلد:	شهدخت هیربد
تیراژ:	۲۰۰ نسخه
نوبت چاپ اول:	زمستان ۱۳۹۹
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۴۸۴-۲۶۲-۴

یزد، خیابان فرخی، پاساژ ۱۱۰، طبقه همکف، انتشارات اندیشمندان یزد

شماره تماس: ۰۳۵-۳۶۲۶۹۳۳۰ \_ ۰۹۱۳۳۵۶۶۶۷۲



"من برای خاک وطن می روم. خاکی که آرش آزرانگه داشت." (فرهاد خادم)

از سومی بانو تلج کهر خادم به یاد و خاطره فرزند عزیزش، انوشه روان فرهاد خادم متولد ۱۳۳۶  
فارع الحاصل در رشته مهندسی سازه و راه و ساختمان دانشگاه صنعتی شریف که روز اول اسفند ۱۳۶۰  
خورشیدی در جنگ عراق با ایران و در خط مقدم جبهه در تنگ جزابه جانش را برای دفاع وطن از  
دست داد و به یاد همسر گرامی اش شادوان شاپور (کینخسرو) خادم که در روز ۲۱ دی ۱۳۹۲  
خورشیدی به رحمت ایزدی پیوست، این نوشتار به شامسور فرزانه ارجمند پیشکش می شود.

## فهرست

۵	پیش نگار
۱۱	مهتاب شب ها
۱۳	سال گیری یا جشن تولد
۱۴	قصه ممس مهربانو
۱۶	قصه دوم
۱۷	قصه سوم
۲۰	گلی به رخسارتان
۲۲	نوروز ، پرسیه یا عید دیدنی
۲۴	یشت بر دمه
۲۵	داستان پیدایش فرشتگان
۲۸	پیرانگاه یا پیرون
۳۲	سفره
۳۵	زرتشتیان و فشار از هر سو
۳۹	چرا اینگونه شدیم
۴۳	پور مهر
۴۳	اوستا چیست
۴۴	کیش زروان
۴۶	میترایسم یا آیین مهر
۴۸	کتاب اشوزرتشت گاتهاست

## پیش‌نما

در آغاز قدر می‌نهم مقام بزرگ زنان و بزرگ مردانی که موجب شدند، دقتر ششم من بنام "گوهر پاک" نگاشته شود و سپاسم از بهدینانی که در این موقعیت محدود خانگی (قرنطینه ویروس کووید ۱۹) وسیله سرگرمی سالم که همانا کتاب است برای دیگران فراهم می‌نمایند.

می‌تایم مقام بزرگ اندیشانی که سبب گردیدند بسیاری به مطالعه روی آورند، تا هم آگاهی ایشان بالا رود و هم فراموشی ذهنی را به عقب رانده باشند و آفرین میگوییم بزرگانی که مشوق و مددی برای نویسندگان بویره نگارندگان زرتشتی هستند. چه، اینان رفرع‌بور را به دیگران نشان میدهند.

یکی از این بزرگ بانوان زرتشتی، تاج گهر خادم (کوچکی)، همسر شادوان شاپور (کنجسرو) خادم و مادر انوشه روان مهندس فرهاد خادم هستند که شما بخوبی اورا می‌شناسید. ایشان فرمودند: منظر کتاب بعدی من می‌باشد. البته این بزرگ بانو پیشتر نیز در خرید کتاب و پیشکش به دیگران پیشرو بودند و ثابت کردند بهترین یادمان برای درگذشتگان کتاب است که بردنایی مای افزایش و بنا همگانه، همسر و فرزند عزیزشان اهدا نمودند. امیدوارم این کتاب که با دو دل بهدینان و تجربه چندین ساله ام همراه است، برای بسیاری مفید واقع شود و بتواند تاحدی از خرافات بزوداید.

۲- جای دارد از بزرگمردگر اتقدری چون، بهدین جمشید خسروی نیز شکر کنم که تعدادی از جلد سوم "خاطرات رستم شاپور مهر" بنامگانه مادر عزیزش شادوان همایون سروش خسروی (درگذشت ۱۹-۷-۸۷) و پدر کرامی اش روانشاد خدا داد جمشید درگذشت (۳۰-۷-۷۳) خریداری فرمودند (جلد سوم کتاب خاطرات رستم شاپور مهر بنام "پاریان پنج دهمه فرهنگ و تمدن" از بزرگانی چون شادوان مانگجی که خدمات فراوانی به زرتشتیان ایران نمودند و تجارتخانه ارباب جمشید و نیز تجارتخانه ارباب شاپهان که اولین بانک و آسنم، بنام بانک ملی ایران را بنیان نهادند و تجارتخانه فلفلی و تجارتخانه های... و خدمات ارباب کینخسرو شاهرخ و ارباب رستم کیو و ارباب بوذجمهر مهر که نمایندگان زرتشتیان در مجلس شورای ملی و مجلس سنا بودند... و اسامی دشنمندی که در نزد و روستا با مبلغ ۴۵ باب، دبستان و دبیرستان ساخته اند و حتی دانشگاه و پارک مارکار یاد شده و تصویر تعهدنامه ای که امضا شده بزرگان است که پارک مارکار دهر عصر و دورانی باید بنام پارک مارکار باقی بماند با امضای مقام شهردار وقت... و امضای بزرگان زرتشتی در نزد و اعضای انجمن زرتشتیان تهران و نیز نام خیراندیشان در نگاه ساز که بسیاری داروی رایگان از هندوستان می آوردند و در اختیار بیماران، فارغ از هر دین و مذهب قرار میدادند مثل شادوان تاتا و یانام

نیک اندیشانی که بیمارستان ساخته اند مانند روانشاد مهر، کودزو بهمن و یا آب انبار سازان و کسانی که کاروانسرا برای استراحت و امنیت مسافران جاده هایجاد کرده اند، و آنانکه زمین برای ساخت بیمارستان، درگاه و... بخشیده اند. نام شادوان مهربان کاوسی که کار پدر را دنبال کرد و نیروی روشنایی برق باموتور برق در آن شرایط سخت تعصب بسیاری از مردم به یزد آورد، نگارنده برای بیادماندن نام خدامان و آگاهی نسل آینده از خدمات زرتشیمان در آن نوشتار آورده تا دیگران بدانند پیروان زرتشت چه گام های مثبتی برای زادگاهشان در این کشور برداشته اند، از آنها محافظت کنند) به همه اعضای انجمنهای زرتشیمان ایران و بازرسان چه آنان که دسترس بود تقدیم داشتم و چه آنانکه در دسترس نبود بوسیله پست در سراسر کشور ارسال داشتم.

۳- همچنین عزیز می دیگر نمونه عمومیم، بهدین رستم هورمزدی، از آمریکان خوانان میکش تعدادی از نوشتارم بنامگانه: پدرش شادوان خدامراد رستم (درگذشت ۲-۴-۵۲) و مادرش شادوان مهربانو نوشیروان سعادت (درگذشت ۲۶-۱۲-۷۰) و خواهر عزیزشان شادوان فیروزه که در ۴ امرداد ۱۳۸۸ خورشیدی چشم از جهان فرو بستند، و نیز برای مادر، همسرش شادوان جهانانوشه بیاری کلاتری (جهون) درگذشت (۱۱-۹-۹۵) و پدر، همسرش روانشاد سهراب روزبهی (سهراب



روژوه) درگذشت (۷-۱۰-۸۶) پیشکش شود. جای دارد از ایشان هم سپاسگزاری می‌کنم.  
 نخستین نوشته‌ام "پیوند مهرگان" روش آمین زن و شومی در ایران باستان از بله برون تاخانه  
 خندون با سرودهای شادی که در مراسم عروس کثانی اجرا می‌شد و آمین گواه گیری همراه بود.  
 کتاب دوم اگرچه "راز ماندگار" نام داشت، ولی به شونذپاره ای تعصب هرگز در ممیزی  
 تهران موافقت حاصل نشد و زحمت دکتر اسفندیار احتیاری نماینده محترم ایرانیان زرتشتی در مجلس  
 شورای اسلامی برای کسب مجوز بی نتیجه ماند.

خوشبختانه دکتر محمد حسین پاپلی استاد خرافیا در دانشگاه مشهد و نویسنده شازده حمام، که یزدی  
 و صاحب امتیاز، انتشارات پاپلی در مشهد نیز مستند که علاقه خاصی به فرهنگ ایران زمین دارند،  
 فرمودند: ارباب اسم کتابت را عوض کن بده تا در مشهد برایت مجوز بگیریم و چاپ کنیم (در یزد به  
 زرتشتیان ارباب می‌گویند) پیشنهادش را با شادمانی پذیرفتم و بجای راز ماندگار، نام "خاطرات  
 رتم شاپور مهر" برگزیدم که در سه جلد به چاپ رسید و در اختیار خواستاران قرار گرفت.

جلد ۱ "آوای سروچم" حکایت از تاریخ اجتماعی زرتشتیان در روستا با بیره و پیره چم وزین آباد و  
 مبارکه دارد و اسامی بسیاری از دانش آموزان پسر و دختر که از شش دهه پیش در دبستان مختلط

شیرین مبارکه درس خوانده اند، آمده است. همچنین اشغال خادمان، کارگران و روش روان درمانی بیماران و قصه‌های سفره‌ها که پیش از زرتشت تاکنون رواج داشته... نوشته‌ام.

جلد ۲ "حسن دروادی کهن" که از ۲۳۷۷ جشن در ایران باستان نام تعدادی زیادی از آنها نگاشته‌ام. از جمله جشن گل انار و جشن انار (در سال ۱۳۹۶ بطور ناگهانی در میار که در سالهای ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸ در مبارکه و سریز و مهریز با همکاری فرمانداری محترم تفت و مهریز و اهلی با حضور هزاران نفر تماشاگر بطور رسمی برگزار شد و پیشه‌وران مختلف نیز در آن مکان اجناس اشان را در معرض فروش گذاشتند و در آخر بازار و اربونه بیلان رسید)، جشن رسانی دوشیرگان که در قدیم حلوا به خند های فامیلان می‌بردند و هدایای مجتبی در یافت میکردند...

و جلد ۳ "پاریان پنج دهمه فرهنگ و تمدن" که اسامی بزرگان و خادمان نگاشته شده و شرح آن در بالا ذکر شد.

و کتاب آخر داستان "رز و دشت سپیدار" که شرح پیدایش تعدادی از روستاها به همت پاریان هندوستان نوشته شده، مانند رحمت آبادیزد، قاسم آبادیزد... و خدمات مردان و زنان زرتشتی در ایران که همچون بدنه درخت سپیدار استوار و محکم زیر بار سقف و ستون ساختمانها ایستادند و

کالبد و جسم و روح ما را نگهداری کرده اند، یاد شده. از آنجمله، شادوان دکتر اسفندیار گیلانی که پس از آبرسانی یکی از شهرها مواجه با تهمت های یکی از نمایندگان در مجلس می شود و چون متوجه کلامش میگردد منظور خود ایشان هستند، بدون اتلاف وقت از جا بلند شده پیش می رود و سیلی محکمی بکوش طرف می نوازد و می گوید: چه داری میگوینی؟ من از چه کسی پول گرفته ام که تو میگوینی پول کلانی از آنان گرفته شده؟ بله من خدمت کرده ام و چاه نیز توسط مهندسان حفر کرده و آب خوبی هم فوران کرده امانه پولی گرفته ام و نه فرار گذاشته شده پول کلانی بدهند که تومی گوینی. وانگهی شهری که مردانش آب خوردن ندارند چکاره من و تو و قانون دارند...

در آن نوشتار به پیدایش سیراگانان و نام گزینی آن با بهره گیری از کتاب "نامه نزد" نوشته ایرج افشار و تأیید استاد باستانی پاریزی، آگاهی داده شده است.

در میان باسروده حافظ پیشگامم را با پاس از سروران یاد شده به پایان می برم.  
 گوهر پاک باید که شود قابل فیض      ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

## مساب شب ها

یادش کرامی، شهبای مساب پشت بام مبارکه. دستان مادر بزرگ مهربونوز دو طرف کشوده  
 میشد تا من و کاکایم سبر بر آن بیاراییم. صدای غرغز آب اهرستان که گاه آدم رابه ترس می برد  
 و گاه نوازش صدای تغار گاه که امروز آنرا آبشار میخوانند، به افسانه دوره سبرد، باهم بودن و در کنار یار.  
 یادش، بخیر، زمانی که چشمانان رابه آب اهرستان میدوختیم نمی خواستیم از آن دور شویم.  
 آبهایی که از رشته کوههای مختلف تفت از آن جمله: شیرکوه، سرچشمه، میکرفت و به اهرستان  
 میرفت و در آنجا به محله های مختلف مثل خرشاه، سردوراه، کوجه یوک، نرسی آباد و... شعب  
 میشد و نام نهرستان به اهرستان تغییر یافت. قسمتی از آب اهرستان سنگ آسیاب آبی مبارکه را  
 به گردش و چرخش در می آورد و گندم ها آرد می شدند و آن آبی که از زیر آسیاب میگذشت دوباره  
 در پایین به آب اصلی می پیوست که پیش از ورود به آسیاب به استخر میرفت که هم به توره  
 آسیاب و آبی که از آن گرفته شده بود راه داشت تا هر زمان نیاز به آسیاب بوده آب اصلی به  
 پیوندد. استخر عمیق کم داشت و جوانان در تابستان گرم با شنا کردن از حرارت بدن می زدودند.  
 آسیاب مبارکه شبانه روز کار میکرد. و چون بارگندمی برای آرد شدن تخلیه میشد، بار دیگر می در

نوبت قرار می‌گرفت. آسیاب در سطح شیب حدود ۵ متر از کف زمین پایین تر بود و در بالای آن اتاقی برای استراحت صاحبان بار و اصطبل برای اشتهران ساخته بودند که تا آرد شدن کندم در آن می‌آسودند. (آثار برج‌مانده انبار و تاحدی آسیاب در هنگام ورود به روستای مبارکه از جاده تفت، نرسیده به تابلو خیابان مرزبان نطراب مشاهده می‌شود) هنگام اردیبهشت ماه که برنجای شیرکوه آرام آرام تبدیل به آب می‌شد، مردانی آب باران به جوی احمرستان هدایت می‌کردند روستاهای مین راه‌مانند: روستای، مبارکه، چم، زین آباد و عیش آباد... از آن بهره می‌بردند آب احمرستان بیه برکت بود و هنگامی که از باغهای تفت میگذشت میوه‌های رسیده درخت "به" که از بالای زمین می‌افتاد، در جوی بر روی آب می‌غلتید تا بدست غریزی می‌رسید و او آنرا به پیرانگان می‌برد و پای سپر می‌گذاشت. این رسم بود هر میوه‌ای که نورسیده بود، پای سپر جاسیکه چراغ یا شمع روشن می‌کردند، می‌نهادند. این شیوه، شامل پخت سورگ (سیروک) و یانان تازه در خانه هم بود (سیرانگه یا سپرون در محله و روستاها تا تک کوچکی داخل دیوار به بعد ۴۰ در ۳۰ در ۳۰ سانتیمتر و سرکوچه‌ها، بن بست، سه راهی یا سرپیچ‌های کوچکی که قرار داشت و گاه پسین زنان چراغ را روغن، پس روشن می‌کردند که شمار هکذران از آسیب‌کنندگان... در امان باشند).

## سال کسیری یا جشن تولد

از سپرانگاه و سیروک کفتم به خاطر آوردم، زمان کودکی ام به جشن تولد "سال کسیری" می گفتند و با داد و دهنش همراه بود. محوطه دور سپرانگان محل هر چند کم بود، نخست آب و جارو میکردند. وانگاه جای و سورک (سیروک) با شکر آماده میکردند و آتش رشته (آش خمیر) می پختند و به حرر هکذری که میکذشت تعارف میکردند و بچه هایی که حضور داشتند به همراه مادر و خواهر و دیگر فامیلان شیرینی میخوردند و دایره (ار بونه) بدست می زدند و می خوانند و آزادانه بازی میکردند و خوش بودند. هرگز مانند امروز با تشریفات در سالن و تالار با صدای گوشخراش بلند کوسوی دی اسپر نبودند.

عروسی های قدیم هم در خانه پدر و مادر عروس بود و هم در خانه پدر و مادر داماد جشن بود، که هر کدام فامیلان، دوستان و یاران خود را دعوت میکردند و در سادی و شادمانی همه یک شریک میشدند و در آخر بانغمه ها و اشعار دلنواز مراسم عروس کشانی انجام میشد و بر این باور بودند سادی را هر چند تقسیم کنند بیشتر میشود. اگر چه اکنون آبادی و شهرها کترش یافته و شاید نشود مانند گذشته مراسم اجرا کرد، اما سادی ها را میتوان طبعی برگزار نمود. بطور مثال: آواز، رقص اگر با صدای سی دی و بلند کوی گوش خراش نباشد، چندین برابر سادی های افزاید. البته هست می طلبد، که کسی قدم پیش نمی گذارد.

## قصه مس مهربانو

مس مهربانو داستان را اینگونه شروع می‌کرد: نورچشان من اگر برای یکی مشکلی پیش آمد نگوئید به من ربطی ندارد، بلکه کوشش نمایید به او کمک کنید، این قصه مطلب را بهتر روشن میکند: موشی در خانه ای در روستا زندگی میکرد. یکروز متوجه شد بانوی خانه، به شهر رفته تله ای برای او خریده. نزد مرغ رفت و گفت: دوست عزیز امروز متوجه شدم بانوی خانه از شهر تله خریده تا مرا از بین ببرد، نمی دانم چه کنم؟ مرغ گفت: من هیچ نمی دانم خودت میدانی. بادی آزرده نزد کوسپند رفت و گفت دوست گرامی: امروز متوجه شدم بانوی خانه تله خریده تا مرا گرفتار سازد چه کار کنم؟ کوسپند گفت: برو از من کاری ساخته نیست. برای بار سوم نزد گاو رفت و گفت: دوست بزرگوارم، غرض از مزاحمت، امروز بانوی خانه از شهر تله خریده که مرا به دام بیندازد، چه راهبانی میفرمایی؟ گاو پاسخ داد، هر کسی مشکلی دارد و خود باید مشکل خودش را حل کند، برو راحتم بگذار. آنها نمیتوانستند راهبانی موش کنند که بر نفس خود مسلط باشد و به طمع غذا نزدیک تله نرود. زن روستایی آنگونه که فروشنده گفته بود شب تله را کار گذاشت و رفت خوابید. ساعتی گذشت و صدایی آمد. زن با خود اندیشید موش به تله افتاده با خوشحالی بطرف تله رفت.

در آن زمان مانند امروز نیروی روشنایی برق نبود و زن در تاریکی متوجه نشد که دم مار در تله گیر کرده و مار حتمکین است. زن در تاریکی پایش روی مار گذاشت و مار پای زن را نیش زد. صدای جیغ زن شوهر را بیدار کرد و شبانه به منزل حکیم رفتند. حکیم پانزهری روی پای بیمار گذاشت و دستور داد، آبگوشت مرغ به او بخوراند تا قوت بگیرد و خوب شود. مرد روستایی مرغ را سبزی و آبگوشت پخت و به زن خوراند اما آبگوشت مرغ هم فایده ای نکرد و زن فوت شد. و مرد روستایی مجبور شد برای پذیرایی مهمانان که در شب هفت همسرش برای سوگواری می آیند کوسپند را سبزی برد. طولی نکشد چهلیم همسرش نزدیک شد و فاسیلان متوجه شدند و از شهرهای مختلف آمدند و مجبور شد برای سیر کردن شکم مهمانان گلور اقربانی کند تا مهمانان گرسنه نمانند. در این قصه دیدیم آنانکه کفتند به ما مربوط نیست، به همه آنان مربوط شد ولی موش جان سلامت برد.



## قصه دوم:

عزیزان من داد و دهنش داشته باشید تا برکت و ارزندگی اتان شود و با تندرستی و دل خوش زندگی کنید. جوغم بر اتون تعریف کنم، در ایران باستان مردی بود که آرزو داشت صدای جانوران را که می شنود بفهمد چه میگویند. گرچه خداوند صلاح نمی دانست اما به اصرار او خواسته اش را بر آورده نمود و مرد صدای حیوانات را می فهمید که چه میگویند.

یک روز صدای روباه را شنید که میگوید: امشب مرغ کاکل زری صاحب می میرد و او را به صحرامی اندازد و رزق و روزی ما آماده می شود. مرد سخن روباه را شنید و سریع مرغ را سربريد و آنرا پزند و پخت و بکلی در خانه خوردند تا دیگر مرغی کاکل زری وجود نداشته باشد.

ماه بعد متوجه شد شغال میگوید که امروز کوسپند زرد رنگ صاحب می میرد و او را به صحرامی اندازد و ما شغالان ترتیب آنرا می دهیم. این بار نیز صاحب کوسپند را به قصاب فروخت.

بار سوم صدای کرکس و کفتاری بگوشش خورد که خبر از حرام شدن گاو صاحب را میدهند صاحب فکری کرد و گاویش را به یک گله دار فروخت تا دیگر گاوی در میان نباشد.

آخرین بار صدای سگی بود که میگفت: امشب صاحب می میرد و نانی که روی سینه اش

میکند از من آزار بر میدارم و داستان تمام است. صاحب فهمید چه اشتباهی کرده و آنچه خدا به او بخشیده میبایست مقداری هم به راه خیر میداده اما او داد و دوشی نگرفته و چه سود دیگر کاری از او ساخته نیست. (در زمان قدیم سگهای تربیت شده ای بودند که مرده را از زنده تشخیص میدادند. نان روی سینه فرد میگذاشتند، اگر آن سگ نان روی سینه شخص برمی داشت معلوم میشد مرده است و اگر بر نمی داشت آن فرد زنده بود، اکنون این تشخیص با پزشک قانونی است)

واما قصه سوم مادر بزرگ

هرگز در مورد دیگران قضاوت نکنید

مادر بزرگ با معنی قضاوت چیست، داستان را شروع کرد. قضاوت به معنی داوری میان دو یا چند نفر. گفتم: آیا اینکه می گویند گناه کسی را پاک کن، یعنی قضاوت بی جا کن؟  
گفتم: بله درسته مادر، اگر در مورد مردم قضاوت کنید، فرصت برای برطرف کردن عیب های خود پیدانمی کنید و مردم را دوست نخواهید داشت.

گفتم: مسم چرا واژه قضاوت به میان آوردی؟ گفتم آفرین پرسش به جا و خوبی بود. من از قضاوت شروع کردم که اگر دیدید فردی خواست به شخص نیازمندی کمک کند، شما نگویید

طرف وضع مالی اش خوب است من دیدم به او پول دادند و مانع شوید. چه بسا آن شخص بیماری داشته باشد که احتیاج به بیماری دیگران داشته باشد و نخواهد باز گویند. به زبان ساده تر از دل هر کس که سفره نیست جلوه همه پهن کنند.

مادر بزرگ ادامه داد: هفت پیش که به صحرامی رفتم متوجه شدم در گوشه ای یک گاز انبر کوچک و نخ و سوزن دشت (کوچینی) افتاده و رد کشیده شدن کیسه ای روی زمین دیدم. با خود فکر کردم فهمیدم این گاز انبر و نخ مال کیوه دوزی بوده که آنرا داخل کیسه چرمی گذاشته و جانی مخفی کرده که در رفت و آمد بار اضافی نکند. شغال آنرا برداشته گرفته بوده به خیال اینکه می تواند کیسه چرمی را بخورد.

در قدیم پوست گوسپند را از مویز جدا میکردند و بنام تیناج مثله چرم که در آب می خیساندند و به کیوه میدوختند تا عمر کیوه (کفش) افزایش یابد. خدا داند مثنی (ضربه زن. بشکل دسته تاون کوچک) و دیگر وسایل آن کجا افتاده. فردای آنروز، دیدم مرد کفش دوز (پینه دوز) گناه بچه مارا پاک میکرد که آنهاره اند و هتفاوت بی جا میکرد دو گاه می گفت خدا داند شاید صلاح بوده کم شود حالا وسیله کارم کجا هست نمیدانم. چه کنم که بیکار شده ام و خرجی زن و بچه هم دارم. در این حال بهدینی رسید که

وضع مالی خوبی داشت مبلغی از جیب در آورد تا به آن مرد پینه دوز حاکم کند که خانمی متوجه شد و چون از قضیه چیزی نمی دانست، شروع کرد به بدگویی پینه دوز که کلی درآمد و خودش را به نداری منیزند. آن مرد بهین دوباره پولش را در جیب گذاشت. من که اشک چشم پینه دوز را دیدم گفتم: بهین عزیز تو در راه خدا پول میدهی، اطمینان داشته باش از هر دست بدی از دست دیگر می گیری، مهم بودن رافراموش کن تا آرایش نصیبات شود.

آن بهین حرف مرا شنید و دل آن پینه دوز را شاد کرد. طولی نکشد که پسرش آمد و خبر خوشحالی به او داد و مژدگانان طلب می کرد و او گفت: چشم پسرم هر چه نخواهی به تو میدهم. بهین مرادعا میگرد که بانی خیر شدم. گفتم من قصه شاه نوشیروان و مرد روستایی را خوانده ام و شمارا به داد و دهش تشویق کردم. مرد بهین خوشحال بجانم رفت و من به مرد پینه دوز گفتم کی دو تا از ابزار کاریت در فلان جا افتاده، چون مال من نبوده آبرازنداشتم. پینه دوز نیز خوشحال شد.

بله، موردی بود که لازم بود برایتان بگویم تا هرگز در مورد دیگران قضاوت نکنید. همانگونه که فرد خوش زبان رانمی توان چاپلوس نامید و یا هر کس بخندد بگویم بی غم است و یا کسی که سکوت میکند تصور کنیم لال میباشد. قضاوت انتقاد نیست، تو بین است.

## کلی به رخصتاتمان

سفرش دوستان و بهدینان این بوده است در دفتر مطالبی بخارم که دوباره کهنه پرستی و خرافات تکرار نکرد. او افزود: شاد شده مطلبی در فضای مجازی خوانده و صدر حمت بر شیرو پشت بزرگ موبدمان مهربان فیروز گری فرستاده که گفته: "ما کلید بهشت نذاریم به کسی بدیم." در آن مطلب اضافه کرده بودند "و تو ای موبد و موبدیار، به حقوق باز نسیستی و در آمد مغازه و کشاورزی ات بنده کن و تلفن مزن، من "کار و کف" در گذشته اتان را انجام میدهم. شاد کوشی و اتساق بینید و پولش را به حسابم بریزید. و او شرم حضور (رودبایی) داشته باشد و نتواند در منزل بار ایله کار کند و مجبور باشد به بانک برود و خطر مرکب و یروس کرونا اورا تهدید و گرفتار سازد شاید از نظر مالی نداشته و یا نخواهد انجام دهد زیرا، بهنگام زندگانی برای در گذشته کوتاهی نکرده است. دوستی دیگر اشاره ای داشت به آیینها و مراسمی که در قدیم بصورت ساده و بی ریا بود، ولی تا پیش از بهمن ۱۳۹۸ با تشریفات خاص، بی حد و مرز انجام شده که دیگر اجرائیش برای بسیاری همت مالی و اجتماعی می طلبیده و خدارا شکر میکرد که بصورت موقت آن مراسم خرافاتی برچیده و تعطیل شده و می گفت نباید روزی که شاهد احیاء تکرار آن باشیم. شاید زمانه و روزگار ما را به سمت

و سویی دیگر بکشاند، همانطور که بسیاری از مراسم چه شادی و یا سوگواری حذف کرده است. کر چه در طول تاریخ هر سکنه ای که دیده ایم بشوند کسترش. جهل و نادانی بنام دین بوده، هرگز با دانش روز پیش نرفته ایم و گذشته را دوباره و سخت تر احیا کردیم که میرساند ذهن مردم چیز دیگری است و این نوشتار هم اثری نمی بخشد. بعنوان نمونه سیزده دگدشتگان که همیشه ساده برگزار میشد، دیدیم تا پیش از بهمن ۹۸ نام "جه شن" همراه باریز و پاش های بی اندازه شد. پاس خداوند را که اکنون تعطیل است. تاسه دهم پیش واژه "جه شن" گذاشتیم یکباره این شیوه از کجا پدیدار شد. پیشتر، مراسم سوم دگدشتگان مخصوص بانوان و با مادروز چهارم برای شرکت مردان بود اما مردان بجای اینکه در سحرگاه صبح چهارم از خواب برخیزند، سختی را بر خود آسان کردند و در مراسم سوم شرکت می نمودند و عصرانه نیز میل می کردند. (پیشتر عصرانه بدین صورت بود)

بارها دیده ایم غریبه هایی که هیچ نسبتی یا شناختی با خانواده دگدشته ندارند نیز در اینگونه مراسم شرکت کرده اند. البته اینان در آیین پرسه همگانی نیز حضور می یافتند که گفته شود به سوگداران افتخار داده اند. آیا بجز زحمت چه افتخاری می دهند؟ البته، این مردم مهربانند و میخواهند و نمود شود و مراسم گفته شود: "ایقدر مردم آمده بودند که جای سوزن انداختن نبود".

در آیین سوم درگذشت فامیل، بمسرم، مہمانی از من پرسید این درگذشته چه کسی بوده؟ و من  
برایش توضیح دادم، این بانوی درگذشته عروس خاله، بمسرم بوده کہ دختر... از محلہ... است  
و کفتم چطور اورا نمی شناسی و بہ مراسم آمدی؟

اوپنخ داد: "یکی از دوستان کفتم، بیابریم سالن امر و پرسہ است و من ہم کفتم باشہ میام."  
بیامی آورم روز سوم درگذشت شوہر خواہرم، در مہدی آبادیزد. بہدینی از شہرستان تخت  
آمدہ بودمی پرسید پرسہ چه کسی است و من کفتم روانشاد... و او پرسید، باشاچہ نسبتی داشت؟

### نوروز، پرسہ یا عید دینی

بیاد داریم پنجہ اسپند (از ۲۴ تا ۲۹ اسفند) آخر سال آیین یاد بود در گذشتگان بود و بعد روان  
در گذشتگان را بدرقہ می کردیم و اگر ماہ اسفند ۳۰ روز بود نام اوراد قضیہ تمام می شد و اولین روز  
سال نوبہ دیدار موبد بزرگ و بعد از آن بہ دیدار آموزگار ان می رقیم ولی اکنون، بہدینان چہ  
فامیل و چہ غیر بہ خانہ کسی می روند کہ عزیز می از دست دادہ، کہ این رسم بہدینان نیست.

گویا مسلمانن برای آرایش باد بیدار خانوادہ بہدینی کہ دوست بودہ اند و عزیز می از دست  
دادہ، رفتہ و این موضوع در جای جای محل باز گوشہ و از آنروز در بین زرتشتیان نیز مرسوم شدہ

است. مسلمانان اولین عید به خانه فامیل و آشنایی می روند که عزیزی از دست داده است. بانویی که همسرش به رحمت ایزدی پیوسته بود، می گفت: روز اول نوروز در خانه را بتم و بیرون رفتم تا هر کس می آید بداربسته مواجه شود من نمی دانم این رسم از کجا آمده و به دین ما وارد شده که روز اول عید باید به خانه کسی بروند که به اصطلاح روان تازه در گذشته دارد.

همانگونه که یادآور شدیم و پژوهش کرده ام این شیوه رسم اسلام است که از آنان وام گرفته تقلید کردیم و آرام آرام جای خود را در بین ما باز کرده. بزرگان متوجه شدند، به اندازه کافی مراسم در گذشتگان مثل: سوم، چهارم، دهم، سیروزه، روزه و سفره آراگاه و آیین هر ماه تا سر سال داریم که این یکی مازاد است، و مردم سوگدار دیگر طاقت ممانداری از ساعت ۸ صبح تا ۷ بعد از ظهر اولین روز سال نوندارند، گروه گروه آشنا و غریبه را در خانه پذیرایی کنند، مکانی را مثل در مهر و سالن در نظر گرفتند تا سوگداران در آنجا جمع شوند و کسانی آنجا ما مور پذیرایی شدند که در آخر فرد بکسیند و سوگواران، خزینه های پذیرایی مثل، باقلا، قطاب، لیک شیرینی و چای و قهوه (همانند قهوه تو کرمان) و میکویت و... را سپردانند. اما محسنتی همان پذیرایی را نداشته باشند.



## یشت بردمه:

بانویی مراد دعوت کرد: امشب یشت 'بردمه' پدرش می خوانند بروم. "گفتم دمه که درش بسته شد. گفت: یشت آرامگاه. گفتم آیا داشته ایم؟ گفت: مردم به او گفته اند: قدرت آبرو داشته و توقع دارد. یکی یشت "بردمه" بخوان، مگر چند می شود؟ منم قدرت نه گفتن ندانم. به بانو گفتم: از روانشاد موبدینیار شزادی برادرزاده می شادروان موبدرستم شزادی که تحصیل کرده هندوستان بود، پرسیده ام: جناب موبدین یشت "دمه" که گاه و بی گاه می خوانند چیست؟ ایشان گفتند: "شادروان موبدرستم شزادی به او گفته: عمو جان برای جمع آوری استخوانهای تجزیه شده مردگان روزی را بنام یشت در نظرمی گرفتند و استخوانها را در استودان می ریختند. میکروز که فرد معنای فوت میشود. سالاران (کسانی که مرده را داخل دخمه می بردند) متوجه می شوند که کسان و مرغان لاخور بطرف مرده نمی روند، موضوع را با موبدان در میان می گذارند. موبدان پس از مشورت به سالاران میگویند در فلان روز، ما در پایین ساختمان (درخیله) یشت می خوانیم شما سالاران، جسدراد استودان (چاه وسط دخمه محل جمع آوری استخوان) میندازید و قضیه تمام می شود.

امیدوارم متوجه شده باشید "بردمه" چه بوده که به اشتباه می‌گویند پشت آرامگاه. خدا سلاش بدارد موبد کتراد شیر خورشیدیان که روشندی خوبی در تالار قاسم آباد به زرتشتیان بخشید. موبد خورشیدیان در یک سخنرانی فرمودند: "در قدیم که مردم پول نداشتند فرد موبدان راد اوستا خوانی بدهند، ۳۳ عدد تخم مرغ یا گردو ۱۷ متر یا ۱۸ متر چلوار یا ملل و یا پارچه ای که خود بافته بودند، می‌دادند. موبد پارچه را به خانه می‌برد و، بمسش با آن پارچه کلاه می‌سازد و می‌دوخت و می‌فروخت. حالا که شما فرد موبد را پول می‌دهید دیگر لزومی ندارد پارچه و تخم مرغ یا گردو بدهید. فقط پول کافی است."

داستان پیدایش فرشتگان، یزدان و...

درباور پیروان ادیان، موجودی موجوداتی فراتر از قوانین جاری طبیعت هستند که این جهان را آفریده و بر آن فرمانروایی می‌کنند و انسان می‌تواند از راه عبادت و پرستش او، از او کنش آن موجود استفاده نماید و به درجه ای از حس امنیت و آرامش برسد.

از این رو برای آنان حتی قربانی در نظرمی گرفتند. چه بسا جان کودکان و عزیزانی که در این راهها ریخته می‌شد. دور نیست که هنوز هم در بعضی جاها روی کره زمین این نادانی وجود داشته باشد.

به زاهد گفتیم این زهد و ریاتانگی بود باقی      بلفقتا به دنیا مردم نادان شود پیرا  
 خوب است اشاره ای به حکایت زیبای مولانا داشته باشیم. وی می نویسد: بچه ای نزد شیوانا  
 رفت. (در تاریخ مشرق زمین شیوانا کشاورزی بود که او را استاد عشق و معرفت و دانایی می  
 دانستند) و گفت: مادرم قصد دارد برای راضی ساختن خدای معبود به خاطر محبتی که به کاهن معبد  
 دارد، خواهر کوچکم را قربانی کند. لطفی بفرمایید و خواهر بی گناهم را نجات دهید.  
 شیوانا سراسیمه به سراغ زن رفت و با حیرت دید که زن دست پهای دختر خردسالش را بسته  
 و در مقابل معبد قصد دارد با چاقو سردختر را ببرد. زن بخت برکشته جمعیت زیادی را دور خود جمع  
 کرده بود و کاهن معبد نیز با غرور و خونسردی روی سنگ بزرگی کنار معبد نشسته و شاهد ماجرا  
 بود. شیوانا به سراغ زن رفت و دید که زن به شدت دخترش را دوست دارد و چندین بار او را در  
 آغوش می گیرد و می بوسد. اما در عین حال میخواهد کودکش را بکشد تا بت اعظم معبد، او را ببخشد و  
 برکت فراوانی به زندگی او ارزانی دارد.

شیوانا از زن پرسید که چرا دخترش را قربانی میکند؟ زن پاسخ داد: کاهن معبد گفته است که،  
 باید عزیزترین پاره وجود خود را قربانی کند تا بت اعظم او را ببخشد و به زندگی اش برکت جاودانه

ارزانی دارد. شیوانا تبسی کرد و گفت: اما این دختر که عزیزترین بخش وجود تو نیست که تصمیم به  
 هلاکش گرفته‌ای تا دخترنازنین ات را بکشی، بت اعظم که احمق نیست، او به تو گفته است که  
 باید عزیزترین بخش زندگی ات را ازین سری واکر تو اشتباهی به جای کاهن، دخترت را قربانی  
 کنی؛ هیچ اتفاقی نمی‌افتد و شاید به خاطر سه‌پچی از دستور بت اعظم بلا بدبختی هم گریبان را بگیرد  
 زن نختی مکش کرد. دست و پای دخترک را باز کرد، او را در آغوش گرفت. و نگاه در حالی  
 که چاقو را محکم در دست گرفته بود به سمت پله سنگی معبد دوید، اما هیچ اثری از کاهن معبد نبود. می  
 گویند از آن روز به بعد دیگر کسی کاهن را در آن اطراف ندید.

به نوشته پترو، سگزرشتی استاد رشید شمردان در کشور عزیزمان ایران، تا زمان حکومت قاجار در  
 پیرانکاهان به ویژه پیربانو، گاو قربانی می‌کردند که شادوان مانگچی آنرا سوخ نمودند.

وی در رویه ۱۲۹ تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان می‌نویسد: "تاریخ یوم فرخ اج سفدارفر  
 ماه قدیم ۱۲۲۴ زید کردی، سرکارست صاحب مانگچی، حضرتان موبدان منضله را طلبیده در  
 آتش و رحرام پرشهبانی کردند. یکی از آن پرشها چنین بود، آیاد طریقت حضرت زرتشت گاو  
 کسی جایز یا خلاف است؟"

جواب گفتند: خلاف است و به فرموده اشوزشت به بیج وجه گاورانید کشت. فرمودند  
 اگر چنین است چرا گاور به خاتون بانومی برزد و با سیاست می کشد؟  
 جواب گفتند که آنم خلاف است، بعد ازین عل موقوف است. امضادستور دستوران  
 نامدار - موبد و نیار نوشیروان - ... و ۲۸ نفر که در آخر نوشته شده، موبد سیر اندازار د شیر و حقیر و نیار  
 ولد باس حضور داشت."

اما بنسوخ کردن آیین قربانی گاو، این عل جایش را به قربانی گوسپند و پرندگان داد.

### سیرانگاه یا سپیرون

به گفته شادروان ایرج افشار نویسنده و ایران شناس، "سیران گاهان بزرگ همان معبد آناهید یا  
 فرشته آب بوده است. روانشاد موبد رستم شیزادی آخرین موبدان موبد نیز می گفت که سیران گاهان  
 معبد آناهید بوده و زمانی در آن محدوده مردم زندگی می کردند و به شونذ محترم مانند آنان داستانها  
 برایشان ساخته اند تا باز هم پس از تازیان به آنان سربزند و در آنجا گرد هم جمع آیند و مشکلات  
 یکدیگر را بر طرف سازند."

تا پیش از سال ۱۳۹۹ خورشیدی سیرانگاه با همه ساله شاهد دهها کشتار و قربانی گوسپندان بود.

ناگفته نماند پیر هریشتمبدل به کتارگاه شده بود و در جشن هیرامبا، همدساله میش از ۲۰ راس کوسپند کشته می شد و در پانچ اعتراض گفته میشد: چه کنیم مردم تذکره اند. در سال ۱۳۹۸ خورشیدی در پیر هریشتم، جشن هیرامبا بلخ بر ۲۳ راس کوسپند سبریدند که مردم آبگوشت و گوشت کوبیده هوس کرده اند. حال مجسم کنید جایگاهی را که می باید تمیزنگه داشت و بوی اسپند و کندر پراننده کرد، بوی تعفن کتار کوسپند فرا گرفته باشد. (این در حالست که در مات ۳۲ بند ۱۲ میخوانیم اشو زرتشت قربانی را منع کرده است) پاس خدای را که اکنون شاهد این خرافات و این بی حرمتی ها نیستیم. فراموش نکنیم این جهل و خرافات به زیارتگاهها و سیرانگهان زرتشتیان ختم نمی شود نمی شود بلکه در سایر ادیان نیز رسم بود با خرید خودو، خانه و حتی مسافری که از راه میرسید، حیوانی را قربانی کنند.

در کتاب تاریخ مطالعات دینهای ایرانی نوشته هاشم رضی رویه ۲۳ سطر ۴ میخوانیم: "هردوت از قربانی حیوانات بر فرزاد کوهسای نویسد: این رسم و شیوه ای بود که زرتشت در صد بر انداختن آن بر آمد، چنانکه در یشت ملاحظه می شود، چنین رسمی دوام آورده و پدیدار مانده است."

واژه قربانی آسپنجان در روح و جسم مردم جای گرفته که به ظاهر هنوز هم میگویند: "قربونت

برم سپر مراد دهنده، مراد دلم رابر آورده کن من به یابوس ات میایم و... می کشم.

همانطور که می دانید، بسیاری دستورهای دیگر تحت تاثیر زمان و فشار حکومتها فزونی یاکاهش یافته و یادگار از استبداد و استعمار به مارسیده است. بعنوان مثال: در زمان صفویه، بزرگان دین را میطلبند و می پرسند چرا دین شاعید قربان وجود ندارد؟ آنان در پاسخ می گویند: قبله عالم مانسیرماند شتا عید داریم که در مهرگان انجام می پذیرد و همین بزرگان، مهریزدی را بنیان می نهند که تا قبل از انقلاب ۱۳۵۷ در روستاهای نیرد بویره چم و مبارکه وزین آباد و تفت و مرزعه کلاتر بنام جشن "مهریزد" انجام میشد. آنان کو سپند رابه روش خاصی سرمی بریدند (آمین به کو سپند نشان می دادند و کلاب و نقل داخل دهانش می گذاردند و بعد سرمی بریدند) و قاشقی از خوشش رابر سرد گاه خانه می ره تحند تا مقش (بازرس) حکومت بسیند که در این منزل قربانی صورت گرفته است.

بعد از زج کو سپند و بیرون آوردن امعاء و احشا در تنوری که نان پنجه بودن بازنجیر آویزان میکردند تا بریان شود و ظرفی زیر آن می گذاشتند تا روغن آن بنام شیر بریان جمع شود. آنگاه قسمتی از گوشت بریان رابرای روز آخر بهاسه قرص نان به در مرمی بردند تا مومد بر آن اوستا بنخواند. البته که خدا حضور داشت و با ترازو گوشت بریان آورده شده را وزن میکرد. اگر کسی کمتر از سه دوازده

گوشت (واحد وزن آن روز برابر ۴۸۸ گرم حدود نیم کیلو) کمتر بود مورد مواخذہ قرار میگرفت. بعد از آن افراد حاضر گوشت های بریان را زیر زمی کردند و نان باره چهار قسمت و بهدینان در سالن (در دبستان مبارک) جمع می شدند و نان و گوشت بین آنان تقسیم می گردید.

اما در خانواده ای که عزیز می از دست داده بود، از بردن گوشت به درمهر معاف بود. ولی میکفتند باید کوسپند بریان شده را سر "دین (بروزن دین)" بگذارند تا موبد اوستای لازم بخواند. این خانواده مجبور بودند خون کوسپند بر سردرگاه خانه اشان بپاشند. یادمان باشد، اشوزرتشت فرموده: بکشید حیوانات بی آزار.

این مطالب را کاشتم تا جوانان، نوجوانان و کودکان بدانند در قدیم چه گرفتاری هایی سخت و سنگین پدران و مادران اشان بوده است و بدتر از همه می بایست در حرخانه شراب و عرق هم موجود باشد که همان نوشند و خدا بیامرزی بدهد. روان همه در گذشتگان شاد، روزی که پدرم فوت شده بود (سال ۱۳۴۷) مجبور بودیم برای آمین های در گذشته شراب آماده کنیم. یکی از بهدینان به شهر رفته بود مشروبات الکلی بخرد که پلیس او را گرفته و جریمه کرده اما به هر طریقی بود نوشابه را آورد. در آن زمان خوردن مشروبات الکلی منعی نداشت اما حل آن جریمه داشت.



در سال ۱۳۵۵ خورشیدی، مخالفت خوردن نوشابه الکلی در آیین درگذشتگان توسط دو نوجوان، خواهر برادری که پدر از دست داده بودند، برای همیشه پایان یافت. آنها گفته بودند: مادر و نان آور خانه از دست داده ایم آیا دست است مردم میند مشروب بخورند و شادی کنند؟ البته دیگر قدرت که خدا داد مدعیان کاهن‌بان به اصطلاح دینی در امور کم شده بود و جا افتاد که می توان آیین های درگذشتگان را بدون حضور اکل برگزار کرد. (به منظور که در کاتناات ۴۸ بند ۱۰ آمده)

مانه تنها در برگزاری مراسم درگذشتگان روشی دستوری داشتیم، بلکه شیوهی زندگی امان نیز به گونه ای تعیین شده بود که مجبور به اجرائش بودیم. هم از بزرگان و اهدم داشتیم و هم از آزار متعصبان که خوشبختانه همه بی حرمتی باخته داده شد (این در حالی است که زرتشت مسکرات را جایز ندانسته، روشن است از ادیان قبل به جا مانده). امروز زرتشتیان، حرمت خود را باز یافته اند.

### سفره نوروزی و آیین گمنبار

شادوان مهربان و دینار بزرگیان؛ متولد ۱۲۵۶ خورشیدی (ماد بزرگ این نگارنده) میگفت: ما از دست ظلم و ظالم در عذاب بودیم و از ترس سفره نوروز را در اتاقی دور از چشم غریبه در پستویا بالای تور می گسترانیم که مبادا یکی غمیره و دشمن ببیند و زندگی را از اول عید بر ما تلخ کند. تا اینکه

امروز بدست شما سپردیم و آرزویمان اینست که شانسیر آزر انگهداری کنید.  
 و اما آیین جشن گمنبار، پس از تدارک و آماده کردن لرنک (خمشبار) و میوه، موبد شناخته مورد  
 برمی دارد و جلوی صورت خود کند می دارد و اعلام می کند آفرین نامه که معنی واژه آفرین نامه،  
 آفرین بر این نامه و نخستین پیام میباشد. اما پیش را این گونه در اوستا نوشته اند: بدید ای فردینان  
 در مید یوزر مگاه بره کوسپندی راکه از شیر گرفته شده و تندرست باشد، اگر بتوانید. اگر نتوانید پس  
 بدید مقداری نوشابه تابوشاند با فروتنی به آن رد، تا آزر تابوشاند به داناترین، رانگوتترین، در پانی  
 پاک ترین، در توانایی تواناترین، بی گناه ترین با سرورترین، مهربان ترین، بزرگترین یار بیویان در  
 پانی، اساترین اگر نتوانید اگر نتوانید پس... (استاد رشید شمردان، خرده اوستا ۳۴۹ نیز ذکر دی  
 ۱۳۵۹ خورشیدی) آیا با گفته اشوزرتشت که ما را از خوردن گوشت و مسکرات منع میکند، هم  
 خوانی دارد؟ روشن است که اینگونه رسوم از شیوه زروانیان و آیین مهر است.

در کتاب گاتها "مات ۳۲" بند ۸ از گناهایی که برای جمشید پرسویو گنمان نوشته شده... او که  
 گوشت خواری را به مردم آموخته است. جالب اینک در معنی نوشته اند: از گناهای کاران شناخته شده  
 جمشید پرسویو گنمان که برای خشودی مردم و خویشن خداوند جهان را خوار کرده. ای فردامن...

حال چراحمید شاهنشاه معروف پیشدای نخستین کسی که آهن را نرم کرد و سلاح و جوش ساخت. سیم و زر از خار و گوهر از دریا آورد... خدایمان خوشدستانه، مورد پرش است.

بیشتر نویسندگان زرتشتی از روی نوشته دیگری کپی برداری کرده اند که می رساند آزاد بوده اند و از ترس حکومت های قبل از پهلوی بویژه صفویان حقیقت را انکار کرده اند. بالاترین مدرک، جشن مهریز مبارکه و پاشیدن خون کوسپند بر سردگاہ های منازل از دوره قاجار که هنوز آثارش باقی است.

شادروان صادق هدایت که بسیاری از کتاب زرتشتیان را ترجمه کرده از جمله "زند و هومن سین" در کتاب کیاخواری و نواید آن رویه ۳۸ نوشته است: باهوش ترین دانشمندان و خردمندان هر زمانی و همه کسانی که به بهبودی اخلاقی نژاد آدمیزاد علاقه مند بوده اند و برای پیشرفت ذهنی و برتری مقام انسانیت کوشیده اند، همه آنان کیاخوار شناخته شده و پرنسز از گوشخواری رایگی از بزرگترین عوامل پرمیزکاری بشر دانسته به پیروان خویش سفارش نموده اند.

چنانکه از داستانهای ملت ها آشکار می گردد، پیشرفت اخلاقی و توسعه فکری با خوراک آنان وابستگی نزدیکی داشته است و امروزه نیز بسیاری از بزرگان و مصلحین دنیا همین طرز خوراک را

پیروی می نمایند برای نمونه بعضی از آنان: زرتشت، فیثاغورس، دانشمندان هند، فلاسفه یونان، سقراط، ارسطو، افلاطون، نیوتن، ابوعلی سینا، شیخ نجم الدین رازی، ناصر خسرو، شیخ عطار، پلوتارک، اپیکور، مارکوری، پاسکال، گنک، مولوی و... گیاه خوار بوده اند.

زرتشتیان و قشار از هر سو...

ارباب کینخسرو شاهرخ ناینده زرتشتیان در زمان قاجار و حتی زمان پهلوی در خاطراتش رویه ۶۴ سطر ۱۵ می نویسد: "در سال ۱۹۱۸ میلادی (۱۰۳۰ سال پیش) بهنگام بازگشت از ایالات متحده به رستم شاهجهان که با من سفر می کرد، گفتم: باید لباس متحدالشکل مدرسه پسرانه خسروی دیزدرا عوض کنیم. به مجرد انجام اینکار ججایی دیزدرا بشا شد. مسلمانان در زمان کابینه مشیرالدوله دکانها را بستند و به سران مذهبی خود در تهران، اصفهان و جاهای دیگر تلکرافت با مجازه کردند. در تهران رهبران مسلمانان من را فرخواندند. حاج امام جمعه و حاج آقا جمال اصفهانی در حضور دیگران به استنطاق من پرداختند. در پاسخ به آنها گفتم ما زرتشتیان حافظ حقوق خود، مستقیم. آقایان متذکر شدند که این اقدام باعث خوزیری می شود. در جریان بازجویی خاطر نشان ساختم که ما با دادن خون خود آزادیمان را می خریم. جو حاکم در جلسه با دریافت تلکرافت حسین خان ازیزد که به حکومت توصیه

میکرد در صورت تغییر لباس شاگردان زرتشتی مدرسه خسروی قهقخون پا خواهد شد، و نیم کردید. حادثه یزد به سرعت اوج گرفت. مسلمانان از فروش نان دیزد و سایر ولایات به زرتشتیان خودداری کردند. آنها از رفتن بیماران زرتشتی به نزد پزشکان جلوگیری بعمل آوردند. من ابوهی تلگراف از اعضای جامعه زرتشتی دریافت کردم که از اوضاع موجود خسته شده بودند و از من خواستند که تغییر عقیده بدم. من به کرات سرباز دوم از اسکندریه کابینه از من حمایت میکردند خرنند بودم. آنها به امیر جنگ، بختیاری دستور دادند با نیروی سواره نظام به یزد بروند و نظم را برقرار سازد. به مجرد آن که این اخبار به یزد رسید، امیر حسین خان با ارسال تلگرافی برای من اطلاع داد که نیازی به آمدن امیر جنگ به یزد نیست و خود او میتواند اوضاع را آرام کند. آنگاه قضیه خاتمه یافت.

پس از این حوادث لباس هم شکل دانش آموزان زرتشتی تغییر یافت. اما زرتشتیان تا یکی از روزهای سال ۱۹۲۳ (۹۸ سال پیش) که من بطور غیر مظهره، نامه ای خصوصی از سفارتخانه بریتانیا در تهران دریافت کردم، جرأت سوار شدن بر اسب را نداشتند. محتوای نامه شامل مطالب چندین نامه دیگر بود که انگلیسی ها خود از یک آقای محترم پارسی موسوم به "پستونچی" تبعه

انگلیس و همچنین مدیر مدرسه کینجسروی زرد دریافت کرده بودند. معاون پستونجی در مدرسه سپهرمذرتشی قابل احترامی بود که وقتی خارج از شهر سوار بر الاغش می‌شود، بشدت مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد. شغل این آدم محترم بازرسی از مدارس بود و لزوماً می‌بایست به مدارس زرتشتی روستاهای مختلف سرکشی کند و به علت سپری ناچار بود برای انجام ماموریت‌های مختلف سوار بر الاغ شود، اما این کار می‌ترسید.

پستونجی به تبع بریتانیا هم با جزار برای کنسولگری انگلیس نوشته بود. من پس از دریافت نامه از اعلیحضرت رضا شاه پهلوی که در آن زمان وزیر جنگ بودند، تقاضای شرف‌یابی کردم. ایشان پس از شنیدن توضیحات من تلگرافی برای یاور صادق خان فروهر، فرمانده لشکر یزد ارسال داشتند. دستور ایشان آن بود که زرتشتیان حتی دارند سوار اسب و خر شوند و هر کسی که با آنها ضدیت ورزد، به شدت مجازات خواهد شد. از آن پس بود که سوار شدن زرتشتیان بر چهارپایان مرسوم شد. سادوان کینجسرو شایخ از شماری از مشایخ زرتشتی مانند دستور رتم دستور جهانگیر و ارباب گتاسب دین‌یار که برای ارشاد او آمده بودند می‌گویند که رسم بود احضار شوندگان از منزل مجتهد با سرهای خمیده در پامین تالار باریابی شوند...

اینکه بسیاری از آداب دین های دیگر بدلیل بی کفایتی موبدان آن زمان وارد دین ما شده دستور تم پسر جهانگیر بهر روحانی زرتشتیان فتوای داد که زرتشتیان می توانند هفت زن بگیرند. بنابراین عده ای بهسر دوم اختیار کردند. میرزا بهرام گشتاب و...  
 ارباب کین خسرو در جلسه انجمن مطرح میکنند و دستور تم متقاعد میشود که اشتباه کرده و این تصمیم باعث می شود که میرزا بهرام، بهسر دوم خود را طلاق دهد و آن رسم نیز فراموش شود".  
 شادوان بهرام را یومند مریم آبادی می گفت: در زمان قدیم زرتشتیان دین دحق نداشتند لباس نپوشند. حتی حق پوشیدن جوراب در هوای سرد زمستان هم نداشتند. پدرش تعریف میکرده همراه دایی اش برای فروش پياز و خنجر به بازار میروند. در محله امیر حقاقت توجه میشوند. دایی اش جوراب پوشیده مورد مواخذه قرار می گیرد و او را مجبور می کنند، سرکین خرش را بویند. چون خم میشود و سرش را به مدفع الاغ نزدیک کند، از پشت ضربه ای به سرش می زنند که دندانش می شکند. برای اطلاع بیشتر تاریخ زرتشتیان پس از اسلام و یا سفرنامه های خارجی را مطالعه فرمایید.

## چرا اینگونه شدیم

سال ۱۳۷۶ خورشیدی ایجاب افتخار بازرسی انجمن زرتشتیان یزد را داشتم. صندوقی پر از کتاب و نیداد نوشته‌ی "احمد تفضلی" استاد دانشگاه تهران سال ۱۳۶۱ خورشیدی، به دستم رسید. این کتاب تحویل داده بودند که نوشته روان موبد رستم شهزادی آخرین موبد موبدان ایران در پیش نگار و نیداد نظریه‌ی نبرک خاورشناس نامی سوذرانگاشته بود که قابل تامل است: "دین زرتشت ابتدا در میان قوم ماد و سپس در میان قوم پارس شیوع یافت و از قرآن برمی آید که منغ‌های مادی با آن شوم قومی و دید تیزنگرشان چون متوجه خطری از جانب آیین زرتشت شدند، خود را از هواخوانان متعصب زرتشت معرفی کردند و از آنجا که مغان در میان قبایل ماد طبقه روحانی و پیشوای دینی بشمار می‌رفتند و برگزاری مراسم مذهبی را بطور انحصار در تسلط خود داشتند و پشت در پشت به ارث می‌بردند. این عمل از نظرگاه خلق و دید مردم طبیعی جلوه کرد و حساب منغ‌ها دست بود، چون در دین جدید منصب و موقیت سابق خود را حفظ کردند و به تدریج همه عقاید و رسوم و آداب و عادات خود را به نام تعالیم زرتشت وارد آیین تازه نمودند و آیین زرتشت در تحولات پس از آن تحت نفوذ مغان قرار گرفت و در نتیجه طراوت و تازگی و روح معنویت را از آن گرفتند و کم



کم اصول فقهی و قوانین خشک و سخت و دشوار و در بسیار موارد غیر علمی را در آن وارد نمودند. آیین زرتشت خرافات، ساحری، عقیده به جادو و پری را منعی می کرد. عبادت واقعی را کار و کوشش و آبادانی جهان می شناخت و مقام انسانی را یکباره تعالی بخشید و اصولی وضع کرده بود که به موجب آن طبقه ممتاز بنام کاهن دیگر نمی بایست نیروهای انسانی را مهار کند و بوسیله خرافات و اوهام دسترنج و حاصل کارش را تصاحب نماید. زرتشت فضیلت و تقوای جانشین دورویی و مردم فریبی، آزادی اراده آدمی و مقام ارجمند اندیشه و خرد را توصیه کرد. به هر حال دین زرتشت از منغ های مادی لطمه سخت خورد و آسیب فراوان دید، زیرا آنان به سبب مداخله در امور عرفی مردم آنرا جنبه مقدس دینی و رنگ مذهبی می بخشیدند. این طایفه در همه امور که پیش می آمد حق مداخله داشتند. می توان گفت که هر فردی از گمراه تا گور در تحت نظارت و سرپرستی آنان بود. چنانکه در زمان ساسانیان کشور ماد و بخصوص ایالت آتروپان (آذربایجان) را کشور مغان می نامیدند. بد نخته بعدا که دانش اوستاشناسی در میان خاورشناسان پدید آمد، برخی بطور سهویا عمد آنچه که در آن مجموعه ما بود به حساب پیام آور ایران و دین واقعی زرتشتی در آوردند". در رویه ۷۷ یک انجمن موبدان پیش شماره ۴ بهار ۱۳۸۷ آمده: اکثر تاریخ

نویسان و پژوهشگران توجه ندارند، تنها کتاب آسمانی زرتشتیان که از آن اشوزرتشت  
 میباشد گاتاستا و بقیه بخشهای اوستا که بعداً به وسیله انجمن موبدان بزرگ زمانه نوشته شده کتاب  
 آسمانی نیست. بنابراین فراموش نکنیم، اگر بسیاری قوانین و دستورهای آیین زرتشت می بینیم که  
 از ادیان زروان و یا آیین مهر آمده جای شکفتنی نیست و همین عوامل موجب شد "مانی و  
 مزدک" به فکر ابداع آیین دیگری در آیند، که اگر چه توانستند کاری کنند و خود را بکشتن دادند اما  
 پیروانشان مانویان، مزدکیان آنانکه ماندند، بایاری دیگر مذاهب مانند: ایزدی ها، خرم دینان،  
 زروانیان و مهرپرست ها، مسیحیان و کلیسی ها و دیگر ناراضی ها مانند کشاورزان، همدست شدند  
 و حکومت ساسان را برهم پاشیدند.

دین و آنچه تعریف کرده اند:

دین واژه پارسی است به معنی وجدان.

دین عبارت است از احساس خود آگاهی.

دین همان اخلاق است که احساس و عاطفه به آن تعالی گراما و روشنی بخشیده، دین به معنای  
 مکتب که همه مسلک ها و مرام های زندگی مبتنی بر نوعی جهان بینی در بر می گیرد. دین مجموعه عقاید،

اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسانی می باشد. دین مجموعه ای از باورها، اعمال و شعارهای نهادی که افراد بشر در جوامع مختلف بنا کرده اند می کنند. دین یعنی معانی مختلف کیش و خصایص روحی و تشخص معنوی و وجدان بکار رفته و در اوستا واژه می "دینا" به معنی دین و نیز نیروی ایزدی باشناخت نیک از بد گزارش شده. دین عبارت است از شناخت تکالیف با بصنوان احکام الهی.

دین عبارت است از دسته ای هم بسته از باورها و اعمال مربوط به امور لاهوتی که این باورها و عقاید و روش های ثابت و غیر قابل تغییر همه کسانی را که پیرو آنها هستند در یک اجتماع اخلاقی واحد بنام است متحد میکند.

معنای دین گسترده است، در واقع یک نوع اعتمادی به ماوراء آن وجود دارد یک اعتمادی فراتر که مقصود و نظرهای آن باور الهی است. در فرهنگ و آیین ایرانی هر کس می تواند آیین خود را برگزیند و نیایشگاه خود را داشته باشد.

یک اعتقاد فراتر از دیدگاه فیزیکی به دین اطلاق می شود. باوری که مصدر و منشاء آن باور الهی است حال اگر این تلقی را دین در نظر بگیریم دین یک مجموعه است از باورها و دستورات و

ببخارنا. دو واقع یک زندگی خاصی را سالان می دهد که ما از آن به زندگی دین دارانه تعبیر می کنیم.  
گانذی بر این باور است که همه آدمیان به ریمان الهی چنگ زده اند و آیین همه محترم است.

پر مهر (پور مهر)

ماد بخارنده پدر را پر مهر صد می زد. یکروز از پدر پرسید: علت ۴ ماه و ده روز حرمت  
در گذشتگان را که تازه به رحمت ایزدی پیوسته اند و نباید به جشن و شادی پرداخت چیست؟ مگر  
روح در گذشتگان از خوشحالی و شادمانی در عروسی جوانان شاد نمی شوند؟

پور مهر پاسخ داد: بلد شادی شوند، حتی داریوش شاه بزرگ هم می گوید: "باشد که همیشه در این  
خانه شادی گیرند" که منظور از خانه کشور است. ایرانیان باستان ۴ ماه و ۱۰ روز را کمترین زمان  
برای بازگشت روحیه بازماندگان سوگوار به حال اول دانسته اند، پزشکان برای بازگشت تعادل  
روحي روانی یک سوگوار زمانی را معادل ۵ ماه تا ۶ ماه توصیه می کنند.

اوستا چیست؟

اوستا به معنی دانیایی، گزارش، دستور و نامه مینوی، که در زمان ساسانیان به دستور اردشیر  
باجان و به همت "تتسر" موبد موبدان نگاشته شد که امروز کتاب دینی زرتشتیان است و به هنگام

نیایش ربوسوی نور اجرامی شود. این کتاب ارزشمند که تدیجی می باشد و بسیاری از دانشمندان آن را به عنوان مبداء می پذیرند و بهنگام ثابت کردن موضوعی بویژه مطلبی مربوط به زمانهای بسیار دور بدان استناد می کنند. اوستا به جز کتاب نیایش، علم ستاره شناسی (کواکب)، دانش پزشکی و جغرافیا و بهداشت و... بوده که مشتمل بر ۱۰۰۰ فصل در ۲۱ جلد بوده است. البته اوستای چنانسی ۸۱۵ فصل داشته است. اوستایی که در زمان ساسانیان به نظم درآمد، مجموعه ای از دستور و عقاید ادیان دیگر مثل زروان (زمان بیکران)، آمین مهر و آمین زرتشت است. بسیاری اوستا رانامه امید بخش میدانند که لبریز از الهام و شوریدگی است و به بهترین وجهی بیان شده و میوه های رسیده ای از سواحل ناشناس بر ماعرضه میدار دو بایان گرم و آکنده از شادمانی بانوید روزی را میدهد که در همین جهان سلطنت آسمانی برقرار خواهد شد.

### کیش زروان

استاد فریدون جنیدی ادیان پیش از زرتشت را "پوریوت کیشان" به معنی نخستین آموزگار دینی می داند. کیش زروانی یکی از باستانی ترین ادیان ایرانیان است که پس از گذشت هزاران سال دوباره در زمان ساسانیان پایه گرفت و رواج بسزایی یافت. پیروان این کیش

زروان اگر نه را خدای بزرگ و خالق امور فردا و اهریمن می دانند. در اوستا چند بار نام زروان در ریدف دیگر ایزدان آمده و از آن به عنوان فرشته زمان بیکران یاد شده است.

در این زمان اسامی سی روز ماه: اورمزد، و، یمن، اردیبهشت، شیرپور، سپندارمزد... .  
 ناکنداری شد که به جز اورمزد نام شش روز دیگر بنام اشاسپندان و بقیه با سپند ایزد گفته می شود، مثل وهرام ایزد، سروش ایزد، اشتاد ایزد، مهر ایزد، پنجمن نام ماههای سال نیز نهاده شده مانند: فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، امرداد... . که نام روزهایی که با نام ماه یکی می شد آنروز را جشن می گرفتند. یادمان باشد جشن نوروز و جشن سده هزاران سال پیش توسط جمشید شاه و سده به اہتمام هوشنگ شاه پدید آمده و پس از گذشت چندین هزار سال، هنوز به یادگار مانده است.

پری و حور و سحر و جادو که از آفریده اهریمن بوده، بشدت در زمان زروانیان وجود داشت که هنوز بسیار کسانی که به مشکلی بر می خوردند، می گویند: نمی دانیم کسی در کار ما سحری جادویی کرده که ما آب خوش از گلویمان پایین نمی رود. بسیاری سفره‌ها را نیز به آنان نسبت می دهند اما می توان سفره‌ها را از فرہنگ‌های ملت یادداشت. امروز برای بعضی از نامهای روز، واژه شاه نیز اضافه می کنیم مانند: شاه وهرام ایزد، شاه سروش ایزد و یا شاه اشتاد ایزد و یا شاه مهر ایزد حتی خجسته باد

می افزایم. واژگان شاد بر شادی می افزاید و همه دوست دارند. پنجمین جشنهای باسیانه و سالیانه و سفره های شادی که تا سال گذشته در بین ساخوردگان مرسوم بود و بسیاری را دور هم جمع میکرد. حتی سفره های و همرو (و بمن روز) و یا سفره شاه پری و... که ما سفره بی بی سه شنبه هم بدانها افزوده بودیم نیز تا چندی پیش رونق داشت، همه دستاوردهای آمین پیش از زرتشت بود. اینک در اوستای خوانیم: جسمه م او کلمه فردا (بار ۳) امه هوتا شته هوره اذبه... به معنی درود به دلیری نیک آفریده، فریبای پیروزی آور اهور داده، درود به پیروزی فرزاینده و به توان خدا داده. درود به زمانه بیکران و درود به زمانه دیرپای خردزا، از دین زروان یاد می شود.

### یترا میم یا آمین مهر

پس از زروانیان و پیش از آنکه زرتشت ظهور کند آریامان در قالب زروانی گری مهر پرستی نیز اختیار کردند. در آمین مهر هنگامی که در همراه، سرودهای دینی خوانده می شد، همسر ایامان و نوازندگان در پایان سرود خوانی زنگ زده و صدای ناقوس را بلند می کردند (نواختن زنگ نیز از ایران همراه یترابا اروپارفت) یکی از مراسم زرتشتیان که در آسنگده با انجام می گرفت، نواختن زنگ بود و هنوز در آسنگده با در مواقعی ویژه زنگ میزنند. در مجالس پذیرایی که بعد با

پیروان کیش مهربرای نگه‌داشت خاطره‌اش، به برپایی آن همت می‌گماشتند، اقلام دیگری از جمله انواع میوه و گوشت برخی از جانداران دیگر و نان و شراب رامی افزودند. بعد مراسم یادبود دینی هرگاه تهیه گوشت گاو مقدور نبود، ناچار به قربانی جانداران دیگر اقدام می‌شد. مهرپرستان بر این باور بودند قربانی کردن گاو موجب رستاخیز در طبیعت می‌شود. گیاه از زمین می‌روید و جانوران به چرامی روند و نیز موجب رستاخیزی شود. نوشیدن خون و خوردن گوشت گاو، روان را نیرومندی سازد و تصفیه می‌کند و آدمی را آماده می‌کند تا بهتر در رستاخیز شرکت کند. آنان برای جلوگیری از خشم طبیعت، همچون توفان و رعد و برق و اژدها (آتششان) قربانی می‌دادند و این قربانی آنچنان که از تصاویر مهرباره با برمی آید فقط به گاو اختصاص می‌یافت. تصور همگان بر اینست که گاو قربانی مهرباره است.

در اوستا مهرباره از گروه بزرگترین ایزدان است و بارها یاد شده: مهرباریش، مهرباریشت و... در مهرباریش می‌خوانیم: مس و وه و پیروزگر باد مینوی مهرباران، داور هزار گوش، راست راست داور، تیشتر داور... بزرگ و نیک و پیروز باد مینوی مهرباران، داور بسیار شنوای بسیار مینای بسیار راست...



واژگتاهای زرتشت، هات ۳۴ بند ۱۶ در اوستا میخوانیم: که ورترم . جا . توا . پوینی . گسگما  
پوینتی . چیترا... کیست آن شخص دلیر و پیروز مندی که در پرتو آموزشهای ایزدی ما را پناه  
بخشد، پروردگارا، راه الهام، آن رهبر دانا و درمان بخش زندگی را به من نشان ده و او را از  
موبت سروش و وهومن (روشن ضمیری) بر خوردار ساز.

پروردگارا این دو بخش بزرگ را به هر کس که دوست داری ارزانی فرما.

پس یک واقعیت است کتاب اوستا مجموعه ای از آیین دینهای زروان، مهر، و زرتشت  
می باشد. این نگارنده پیشنهاد می کند: اوستا را به زبان پارسی ترجمه استاد رشید شهمردان یا موبد  
آذگشوب ویا... بخوانیم تا از بازگو کردن واژگان مثبت لذت بیشتری ببریم و انرژی  
بیشتری بگیریم. چون اوستا همه دعا و ثنا است. از طرفی ما آنچه که بزبان اوستایی نوشته شده بدستی  
نمی دانیم، نمی خوانیم و نمی فهمیم. بر ایمان پیش آمده، بهنگام سخن گفتن با یک علامت اعراب  
معنی جمله عوض شده.

کتاب ائوزرتشت کاتهاست

ای مردم این حقیقت را بگوش هوش بشنوید و با اندیشه ای روشن و ژرف بینی آنها را

بررسی کنید، هر مردوزن راه نیک و بد را خود برگزینید. پیش از فرارسیدن روز واپسین همه به پا خیزید و در کسترش آمین راستی بکشید.

اهودکات مات ۳۰- بند ۲

ای خداوند خرد بنگامی که در روز ازل جسم و جان آفریدی و از منش خویش نیروی اندیشیدن و خرد بخشیدی، زمانی که به تن حاکمی روان دمیدی و به انسان نیروی کار کردن و سخن گفتن و رهبری کردن عنایت فرمودی، خواستی تا هر کس بدخواه و باکمال آزادی راه و کیش خود برگزیند.

مات ۲۱- بند ۱۱

ما زمانی که گاتارا با دید علمی و فلسفی می نگریم و با زبان منطق و عقل توجیه می کنیم آنرا بطور کامل تحقیقی و علمی و به دور از برداشت های متافیزیکی می یابیم. زمانی که اندیشه در راه درست بکار مشغول شود، واژگان زیبا از زبان جاری می شود، هورمون های شادی ترشح می گردد. زمانی که اندیشه نیک باشد، دستان ما به داد و دهش هدایت می شوند و بهنوعان ما با شادی سروکار خواهند داشت و شادی را هر چند تقسیم کنند بیشتر می شود.

بطور مسلم این سرودها برای مردم ساده و به زبان آنها صورت دیگری داشته است. نکته جالب آنکه اگر گاتابه زبان ساده و عامیانه نیز تفسیر و توجیه شود لطافت، ظرافت و قدرت خود

راز دست نداده و نیروی سازنده و تربیتی خود را حفظ می‌کند و هیچ لطمه‌ای به اصالت پیام زرتشت وارد نخواهد شد. اگر شبان ساده دل و باصفایی در آن هنگام که با آهنگ موزون نی خویش کو سپندانش را بر گرد خود می‌خواند باید خدا در زیر منتاب یکون به آسمان نگریسته و به زبان دل با فرشتگان راستی، مهر و محبت و اندیشه نیک، خرد و فروتنی و قدرت و نیروی اراده سخن گوید و آنها را واسطه طلب رحمت از اهورا سازد، او را با چشم دل بنگرد، خدایی که هستی بخش و دانای بزرگ است، داداری که در مهر و رحمت، عشق و محبت، راستی و پاکی و خرد است و با اندیشه نیک می‌توان دید. این پروردگار آسمانها برای آن شبان همان قدر از جلال و عظمت و لطف و کرامت برخوردار است که خدای معبود و معشوق عارفان و اله و شیدامی باشد.

زبان خدا زبان طبیعت است و آثار او قوانین و نظام آفرینش و مسیر او شاهره‌ای که بسوی فضایل و کمال انسانی امتداد دارد.

بسیاری اردشیر باکان را در از بین بردن کتابهای ادیان پس از حکومت اشکانیان مقصر میدانند و دیگر آنکه ادیان زروانیان و آیین مهر و آیین زرتشت، را در هم آمیخته و نامش را آیین زرتشت نهاده. همین ایرادها و اختلاف نظرها موجب گردیده‌اند که در زمان ساسانیان صاحب

نفوذ بودند، به یاری خواستاران فردک بشانند و ساسانیان از اعراب شکست بخورند. برای اطلاع بیشتر تاریخ زرتشتیان را پس از ساسانیان نوشته استاد رشید شمردان مطالعه فرمایید.

هزاران سال پیش از زرتشت آتش توسط هوشنگ شاه پیشدادی کشف و مهار گردید، آنرا در آسنگده (خانه آتش) جای دادند و فردی بر آن کاشته شد تا از آتش نگهداری کند و هرگاه کسی نیاز به آتش داشت به آسنگده می رفت، آتش می خواست. البته بسیاری همسایگان که آتش خانه اشان به خاموشی رفته بود به هنگام نیاز از خانه همسایه می گرفتند.

آتش از خانه همسایه درویش نخواه  
 کانه از روزن او می گذرد خون دل است  
 سروده حافظ، اگر چه سفارش دارد از خانه درویش آتش نخواهید، اما مطلب نداشتن آتش و گرفتن از همسایه را روشن می سازد.

زرتشت از راه دانش ایزدی و پیش معنوی درمان بیماری را که از اندیشه بیرون بود آشکار کرد و به خوبی درک کرده بود ذهن و بدن رابطه تنگاتنگی باهم دارند. بنابراین سخنان زیبا ذهن را شاد می کند و فرد شاد بر زندگی استوار است و سخنان نازیبامانند سموم سیستم دفاعی بدن را مختل می کند. پس اگر می خواهیم سیستم دفاعی بدن مان قوی باشد و ما را از ناگواری با محافظت کند باید آن را

قوی نکه داریم و آنرا تقویت نماییم. ازینرو، فرموده آتش درونتان را با خوشبوترین چوب که هود نداشته باشد، تغذیه کنید یعنی اندیشه نیک که داد و دهش و گذشت را با خوش بویی به همراه دارد و هود خشم و میل به خودخواهی و خودپرستی را ندارد. ولی به ماکفته شده است، چوب بادام و چوب درخت زردآلو، هود ندارد و خوراک خوبی برای آتش اند، سگفتا؟

والا، در بندش از ۵ نوع آتش نامبرده شده و به حر یک جداگانه درود فرستاده شده است:

- ۱- آتش "برزین سوگنده" یا "آتش ورحرام" که به آتش بزرگ سود ترجمه شده است.
- ۲- آتش "وهو فریان" آتشی است که در کالبد انسان و حیوان وجود دارد و آن آتش حرارت غریزه است.

۳- آتش "ارور وازیش" آتشی است که در گیاهان و رستنی ها وجود دارد.

۴- آتش "وازیشت" و آن آتش برق (رعد و برق) است.

۵- آتش "بسی یشت" که مظاهر دانش و تمدن بشری در پروسه تولید به نحوی از دل آن می گذرد و توسط آن بزرگترین و دقیق ترین اعمال جراحی به وسیله همان اشعه صورت می گیرد.